

اشاره

ما در هر شماره ی مجله مقاله‌ای را از یکی از صاحب‌نظران صاحب‌نام معاصر در عرصه‌ی تعلیم و تربیت درج می‌کنیم تا از رهگذر آن خوانندگان ما نه تنها با این چهره‌ها آشنا شوند بلکه از تشابه یا تفاوت دیدگاه‌ها و نظرات آن‌ها نسبت به مسائل نیز آگاه گردند. در دو شماره‌ی قبل مقاله‌ای از شادروان دکتر علی محمد کاردان خواندید و اکنون مقاله‌ای از دکتر محمود صناعی می‌خوانید.

محمود صناعی در سال ۱۲۹۸ در اراک متولد شد. تحصیلات خود را در رشته‌ی حقوق به پایان رساند و در رشته‌های فلسفه علوم تربیتی، زبان و ادبیات فارسی و زبان انگلیسی لیسانس گرفت. صناعی تحصیلات خود را در انگلستان نیز ادامه داد و عضو انجمن جهانی روان‌شناسی شد. وی مردی با فرهنگ، فرهیخته و علاقمند به رشد و پیشرفت ایران بود. کتاب‌های آزادی و تربیت، از آثار دکتر محمود صناعی است. شایان ذکر است که از دکتر صناعی در کتاب فارسی سوم راهنمایی درسی به نام «نامه‌ای به دوستی درد آشنا» وجود دارد که دانش‌آموزان می‌خوانند.

## ساده کردن علوم

پیشرفت معرفت بشری در همه‌ی رشته‌های علم در زمان ما چنان شده است که برای دانشمند میسر نیست جز در قسمت کوچکی از علمی که برگزیده است صاحب‌نظر باشد و به‌ندرت کسانی را می‌توان یافت که در جمیع رشته‌های علم خود به درستی صاحب‌خبر باشند. وسعت علم و پیشرفت آن البته مایه‌ی خوشبختی است، اما کمی فرصت و کوتاهی عمر بیش از پیش مایه‌ی تأسف است، زیرا حس می‌کنیم هنوز با مهمان‌سرای جهان انس ناگرفته و با الفبای وجود آشنا نشده باید رخت سفر بربندیم. هم‌زمان با برناردشا باید بگوییم عمر چند صد ساله‌ای باید تا شروع به

شناختن معنی زندگی کنیم. پیشرفت دانش هرچند تسلط بشر را به‌طور کلی بر طبیعت بیشتر کرده است به افراد حس کوچکی و محدودیت خاص داده است. حس می‌کنیم میلیون‌ها حقایق شناختی در عالم وجود دارد حال آن‌که ما بیش از ذره‌ای را نتوانیم شناخت.

برای چاره کردن این وضع در پنجاه سال اخیر دانشمندان و نویسندگان کوشش‌هایی کرده‌اند. کوشیده‌اند تا علوم را به زبان ساده در دسترس همه بگذارند تا آن کس که مثلاً منجم است و فرصت آن‌که از باستان‌شناسی اطلاع دقیق پیدا کند ندارد، اگر بخواهد بتواند با خواندن یک یا چند کتاب مختصر از پیشرفت‌هایی که در این علم رخ داده است خبر گیرد. تردید



## ◀ اگر فرصت نداشته باشیم زیاد بدانیم، کم دانستن ولی درست دانستن بهتر از هیچ ندانستن است. اما در این راه خطرات بزرگ هست

روانکاوی ایجاد شده است. در یکی از کتبی که از طرف دانشگاه تهران چاپ شده است چنین می‌خوانیم: «در قبال مشاهده‌ی این وضع وخیم، مکتب روانکاوی نتیجه‌ی درمانی خاصی می‌گیرد و می‌گوید: چون مسائل اخلاقی و احساس گناهکاری بدین وخامت است بهتر است آن را از شخصیت انسانی حذف کنیم. حالا که تصور ارتکاب بداخلاقی، اختلالات روانی مهم به بار می‌آورد بیاییم بداخلاقی را معمول کنیم، به خوبی و بدی قائل نشویم تا بشر از آن رنجور نباشد. اخلاق مایه‌ی دردمر است، به چه درد می‌خورد. مرده باد اخلاق. طرفداران فروید بدینسان فکر می‌کنند.»

این اظهارات برای کسی که آثار فروید و پیروان او را خوانده باشد



موجب حیرت است. ناچار باید فرض کرد که نویسنده‌ی مقاله یا هرگز کتابی از فروید نخونده و یا در قضاوت راجع به او از مقالات گمراه‌کننده‌ی روزنامه‌ها اطلاع گرفته است. بد نیست ایشان آگاه باشند که فروید شخصیت انسانی را به سه قسمت نهاد (id) و خود (ego) و فراخود (superego) تقسیم می‌کند و قسمت «فراخود» را سرچشمه‌ی اخلاق و دین و فضائل عالی اجتماعی و به قول خود فروید عالی‌ترین محصولات

◀ وسعت علم و پیشرفت آن البته مایه‌ی خوشبختی است، اما کمی فرصت و کوتاهی عمر پیش از پیش مایه‌ی تأسف است، زیرا حس می‌کنیم هنوز با مهمان‌سرای جهان انس ناگرفته و با الفبای وجود آشنا نشده باید رخت سفر بر بندیم.

نیست که این نویسندگان به این ترتیب خدمتی بزرگ انجام داده‌اند، زیرا گذشته از آن که ما احتیاج ذاتی به دانستن داریم، حس می‌کنیم که هرچه آگاهی خود را از جهان وسعت دهیم مثل این است که عمر خود را در عرض افزایش داده‌ایم.

از نخستین کسانی که به تلخیص علوم دست زدند یکی ه.ج. ولز دانشمند و نویسنده‌ی انگلیسی است که نخست تاریخ بشر را از قدیم‌ترین زمان تا کنون خلاصه کرد و پس از آن به کمک پسرش ج.ف. ولز استاد دانشکده‌ی علوم دانشگاه لندن و جولیان هاکسلی زیست‌شناس طراز اول انگلستان اصول علم زیست‌شناسی را در یک کتاب برای خوانندگان غیرمتخصص جمع کرد. پس از او سر جیمز و ادینگتون اصول علم هیئت و فیزیک را به زبانی ساده نوشتند. اکنون در زبان‌های مختلف اروپایی صدها کتاب نوشته شده است، بدان منظور که علوم را با زبانی ساده برای غیرمتخصصان شرح دهند.

\*\*\*

غایت و منظور علم دانستن است و دانش در نفس خود مطلوب است. دانشمند در درجه‌ی اول منظورش آن است که طبیعت را بشناسد و رابطه‌ی بین پدیده‌های طبیعی را بیان کند. نتیجه‌ی این دانستن تسلط بر طبیعت و افزایش نیروی آدمی است. پیداست که اگر فرصت نداشته باشیم زیاد بدانیم، کم دانستن ولی درست دانستن بهتر از هیچ ندانستن است. اما در این راه خطرات بزرگ هست: یکی آن است که دانش پیچیده و مفصلی را چنان ساده کنند که از آن در ذهن خواننده تصورات نادرستی ایجاد شود، و خطر دیگر آن که آن‌چه در علم و نزد دانشمند فرضیه‌ای بیش نیست در اثر ساده کردن علم نزد غیر دانشمند، اصلی مسلم و قطعی جلوه کند. در گفتارهای روزمره‌ی فارسی که متأسفانه پر از عبارات قالبی است، اغلب می‌خوانیم که مثلاً تاریخ چنین و چنان نشان داده است. من نمی‌دانم کدام تاریخ چنین و چنان نشان داده است و اصولاً بین مورخان بزرگ عصر ما هنوز اتفاق نشده است که تاریخ چه نشان داده! خطر دیگری که «دانشمند ناقص» را تهدید می‌کند آن است که ممکن است خبر ناقص خود را عین علم فرض کند و در نتیجه دچار غرور و گستاخی شود و حال آن که علم واقعی در عالم ایجاد خضوع و فروتنی می‌کند. نوشته‌اند وقتی دانشمند بزرگ انگلیس چارلز داروین کتاب معروف خود «اصل انواع» را انتشار داد، در محفلی یک نفر برخاست و خطاب به او گفت: «آقای داروین من که تردید ندارم پدران من همه آدمی بوده‌اند، اما شما که می‌گویید از نژاد میمون هستید بگویید از جانب پدر به میمون می‌رسید یا از جانب مادر؟» داروین البته حوصله‌ی بحث با او را نداشت. ولی یکی از دوستان و همکاران او برخاست و گفت:

«آقای محترم! من ننگ می‌داشتم و از خجالت آب می‌شدم اگر مثل شما در محفلی برمی‌خاستم و در علمی که الفبای آن را نمی‌دانم این‌طور گستاخانه اظهار نظر می‌کردم.»

موارد فراوان دیگری می‌توان ذکر کرد که اطلاع ناقص از علمی ممکن است موجب گمراهی شود، به‌خصوص اگر داعیه‌ی عرض نیز موجود باشد. شاید بهترین نمونه‌ی این اشتباهات خطاهایی باشد که در ذهن عوام نسبت به نظریات فروید دانشمند بزرگ زمان ما و پدر

نوشته‌اند خدمتی بزرگ کرده‌اند، چه هر یک از ما هر چند در رشته‌ای از علمی صاحب‌نظر باشیم، در هزاران رشته‌ی دیگر عامی صرف هستیم و خواهیم ماند. روزگاری که شخصی مثل انوری می‌گفت از منطق و موسیقی و حکمت نصیبی وافر دارد، غیر از روزگار ما بود. ساده کردن علوم اگر توسط کسانی به عمل آید که از آن علم آگاهی کافی و بیانی رسا داشته باشند، نه تنها صدمه‌ای به علم نمی‌زند، ممکن است خوانندگان را در طلب علم ترغیب نیز بکند.

اما حال نوشته‌های زیبا، یعنی آن‌چه به معنی دقیق‌تر کلمه ادبیات می‌خوانیم نوع دیگر است. نوشته‌های زیبا آثاری هنری‌اند. غایت علم دانستن است ولی منظور هنر ایجاد زیبایی است. شاید با پیدا شدن هنر جدید این سخن که منظور از هنر درک و ایجاد زیبایی است تعریف صحیحی نباشد و به هر حال در تعریف زیبایی هم جای بحث فراوان است. شاید هنرمندی هم به من ناهنرمند ایراد کند که منظور من از آفرینش صرفاً تشفی احتیاجی درونی است نه ایجاد زیبایی، ولی به‌طور کلی می‌توان گفت که هنرمند نمی‌تواند به آن‌چه در زمان معینی زیباست پر بی‌اعتنا بماند.

گفته‌اند سروکار علم با کلیات و سروکار هنر با جزئیات است. آن‌چه مسلم است این است که جزئیات در هنر اهمیت فراوان دارد. اختلاف دیگری که بین نوشته‌های علمی و نوشته‌های هنری ادبی موجود است آن است که در نوشته‌های علمی «موضوع» اهمیت بسیار دارد و «بیان» تا وقتی تفهیم و تفهیم حاصل شود اهمیت ندارد و وسیله‌ای بیش نیست. یک کتاب فیزیک به هر زبان که ترجمه شود همان اهمیت اصلی را دارد و لازم نیست مترجم آن هنرمندی خاص داشته باشد ولی ترجمه‌ی شکسپیر کار هر نویسنده و مترجم نیست. در ادبیات موضوع و بیان، معنی و صورت، ماده و قالب چنان در هم آمیخته و به هم بسته‌اند که جدا کردن یکی از دیگری غیرممکن است. جمله‌ی «دستگاه هستی ارزش زیادی ندارد، شراب باید خورد که جهان ارزش زیادی ندارد.» بیان مطلبی است که حافظ نیز بیان کرده است ولی بین آن و این شعر جهان‌ها تفاوت است، آن‌جا که خواجه می‌گوید:

حاصل کارگه کون و مکان این همه نیست

باده پیش آر که احوال جهان این همه نیست

داستان **فاوست** را قبل از گوته دیگران هم به نظم آورده بودند و قصه‌های شکسپیر هم اغلب قبل از او نوشته شده است و هم‌چنین است شاهنامه‌ی فردوسی و اغلب قصه‌های مولوی. آن‌چه فاوست و هملت و شاهنامه و مثنوی را شاهکارهای هنری کرده است صرف موضوع آن نیست، بلکه هنر طرح و بیان موضوع است که توسط گوته و شکسپیر و فردوسی و مولوی بیان شده است.

پس بیان هنرمند اهمیت خاص دارد، و حتی جزئیات بیان او اهمیت خاص دارد. اگر این نکته را با تأکید می‌گویم بدان علت است که در ممالکی سخت دور از ما، این باب نیز گشوده شده است که شاهکارهای ادبی را مثل پیسی کولا و انواع آن در بطری کنند و به‌صورتی که با وقت کم مشتری و فرهنگ کمتر او سازگار باشد، به حلق او فرو ریزند. اما اگر راست است که در آثار هنری ارزش اثر بسته

◀ **ساده کردن علوم اگر توسط کسانی به عمل آید که از آن علم آگاهی کافی و بیانی رسا داشته باشند، نه تنها صدمه‌ای به علم نمی‌زند، ممکن است خوانندگان را در طلب علم ترغیب نیز بکند.**

تمدن بشری می‌شمارد. فروید معتقد است انسان وقتی سالم و طبیعی است که بین سه قسمت شخصیت او تعادل و هماهنگی باشد و درمان بیمار روانی جز این نیست که این تعادل از دست رفته را به مریض برگرداند. به ایشان اطمینان می‌دهم که هیچ یک از پیروان فروید به آن‌چه ایشان گفته‌اند معتقد نیستند. ایراد ایشان به فروید بی‌شبهت به ایرادی که آن فرد به داروین کرد و ذکر آن گذشت، نیست.

اشتباه بسیار رایج دیگری که پیوسته تکرار می‌شود آن است که می‌گویند «قانون طبیعت بر فلان امر حکم فرماست» یا به «حکم قانون طبیعت»؛ و این ناشی از آن است که قانون طبیعت را با قانون دولتی یا اجتماعی اشتباه می‌گیرند. قانون در اجتماع یا اخلاق مجموعه‌ی قواعد و مقرراتی است، یا می‌توان گفت مجموعه‌ای از اوامر و نواهی است که بر روابط بین افراد یا رابطه‌ی بین افراد و دولت یا رابطه‌ی بین دولت‌ها حکومت می‌کند و از طرف مقام معینی وضع شده یا بر طبق عرف و عادت مرسوم گردیده است. آن‌چه قانون علمی می‌خوانیم در حقیقت جز بیان مختصری از وقایع طبیعی چیز دیگری نیست، مثل این که بگوییم حجم گازها تناسب مستقیم با حرارت و تناسب معکوس با فشار دارد. شاید صلاح بود در مورد دوم به‌جای قانون کلمه‌ی دیگری به کار می‌بردیم از قبیل «بیان» یا «توجیه» و غیره.

امروزه که خوشبختانه بازار در کشور ما رواج یافته است تردید نیست از مفیدترین کارهایی که می‌توانیم کرد ترجمه‌ی کتب علمی ساده است، اما در انتخاب این کتب و در ترجمه‌ی آن به‌خصوص به علت رواج و تأثیری که این‌گونه کتب خواهد داشت باید دقت فراوان به کار بریم. مترجم در این مورد مثل همه‌ی موارد دیگر از دو کار ناگزیر است: اول آن که باید آن‌چه را می‌خواهد به فارسی برگرداند نخست خوب بفهمد و دوم آن که زبان فارسی را چنان بنویسد که دیگران بدانند منظور نویسنده‌ی اصلی چه بوده است.

## آیا ادبیات را می‌توان ساده کرد؟

در ابتدای بحث پیش سخن از ساده کردن کتاب‌های علمی بود. گفتیم چون دامنه‌ی علم وسعت یافته است و فرصت ما برای خبر یافتن تفصیلی از جهانی که در آن زیست می‌کنیم کافی نیست، کسانی که نتیجه‌ی تحقیقات دانشمندان را به زبانی ساده برای غیر اهل فن

◀ **یک کتاب فیزیک به هر زبان که ترجمه شود همان اهمیت اصلی را دارد و لازم نیست مترجم آن هنرمندی خاص داشته باشد ولی ترجمه‌ی شکسپیر کار هر نویسنده و مترجم نیست.**

◀ **بهتر است جوانان خود را متوجه این نکته کنیم که برای شناختن مولوی و فردوسی و باخ و بتهوون و امیر ارسلان و افلاطون و سایر بزرگانی که شناسایی آن‌ها زندگی را مفهومی نو می‌بخشد، باید سالکانه به راه افتاد و رنج کشید و اطمینان داشت که آن‌چه دنبال آنیم به رنج راه و خستگی سفر می‌آورد.**

برعهده گیرد. این کار را به همین ترتیب و با همین شرایط با آثار بزرگ ادبی دیگر می‌توان کرد. مثلاً می‌توان مقدمه‌ی مثنوی را تا پایان داستان شاه و کنیزک بدون حذف یک بیت، جداگانه چاپ کرد. منظور آن است که خواننده با سبک مولوی و طرز فکر او آشنا شود. بنابراین افکار فلسفی و عرفانی او را نمی‌توان کنار گذاشت و فقط به نقل قصه پرداخت. اما اگر خواننده‌ای از اول دفتر اول تا پایان داستان کنیزک را

به ترکیب صورت و معنی باهم است، بنابراین باید پذیرفت که ذره‌ای تصرف در صورت اثر هنری ارزش آن را می‌کاهد. فرض کنید کسی از سقف مسجد شیخ لطف‌الله، که از شاهکارهای جاویدان هنر بشری است، یکی از کاشی‌ها را بردارد و با نیت خیر آجر دیگری به جای آن بگذارد که بر آن مثلاً نوشته باشد «توانا بود هر که دانا بود»، هر چند در اهمیت این مصراع تردید نمی‌توان کرد اما به ارزش هنری مسجد شیخ لطف‌الله لطمه زده است.

بنابراین باید گفت در آثار ادبی، مثل نقاشی و موسیقی و سایر هنرها، مداخله و تصرف هیچ جایز نیست. نه تنها چنین تصرفی از لحاظ هنری گناه است، از لحاظ اخلاقی هم نشانه‌ی آن است که مثلاً متصرف در شاهنامه، یعنی کسی که به اختصار شاهنامه همت گماشته است، سه فرض نهایی دارد: اول آن‌که فردوسی در سخنوری اطناب کرده است و دوم آن‌که فهم و ذوق او بیش از فردوسی است و سوم آن‌که ذوق او باید برای ما ملاک و میزان باشد. تصور نمی‌کنم اغلب ما بتوانیم هیچ‌یک از این سه فرض را بپذیریم، مگر آن‌که واقعاً **فردوسی** تازه‌ای به وجود آمده باشد. در آن صورت بهتر است شاهنامه‌ی دیگری بپردازد و حرمت مردی را که هزار سال است محترم‌ترین مرد این کشور بوده است حفظ کند.

چندی پیش کتابی از استادی امریکایی به دستم رسید که صد کتاب بزرگ کتاب جهان را در هزار صفحه خلاصه کرده و نوشته بود که چهل سال در این راه رنج برده است. ده صفحه‌ای را که خلاصه‌ی کتاب «بازار بطلالت» اثر **تکری** نویسنده‌ی بزرگ انگلستان در قرن نوزدهم بود. چون با اصل کتاب خوب آشنا بودم خواندم. هرگز ده صفحه‌ای باطل‌تر از این نخوانده بودم و بر عمر تلف کرده‌ی آن «استاد متخصص اختصار» تأسف خوردم. در انگلستان هم **چارلز لمب** و **مری لمب** داستان‌های شکسپیر را مختصراً به نثر نوشته‌اند ولی داستان‌های آن‌ها ارزشی بیش از سایر داستان‌ها ندارد و شاید برای سرگرمی کودکان بد نباشد ولی همان قدر از شکسپیر دور است که **داستان امیر ارسلان رومی**.

\* \* \*

راست است که توقع نمی‌توان داشت که همه‌ی مردم شاهنامه یا مثنوی مولوی را از اول تا آخر بخوانند یا اصلاً بدان نزدیک شوند. محصلان ادبیات البته باید چنین کنند. اما برای توده‌ی مردم که می‌خواهند از میراث فرهنگی خود بهره‌مند شوند چه باید کرد؟

کاری که می‌توان کرد این است که قصه‌های مهم شاهنامه را با لغت‌نامه‌ای که لغات مشکل را معنی کند و با حواشی لازم که خواننده را با دقایق معانی آن آشنا سازد جداگانه چاپ کنند و در دسترس خوانندگان بگذارند. اما اگر مثلاً داستان فرود را جداگانه تهیه کنیم باید آن را چنان که هست عیناً از شاهنامه نقل کنیم و حذف یک بیت آن را هم جایز نشماریم، چه منظور آن است که خواننده از هنرنمایی فردوسی بهره‌مند شود (نه از ذوق انتخاب ما) و با سبک فردوسی آشنا گردد. خواننده‌ای که سه یا چهار داستان بزرگ فردوسی را چنان که او آورده است بخواند، می‌تواند خود مستقلاً خواندن بقیه‌ی شاهنامه را



درست بفهمد قدم بزرگی برای آشنایی با مولانا برداشته است. گفته‌اند که «نبوغ» قدرت نامحدود رنج کشیدن است. ایجاد هنر بزرگ کار آسانی نیست، چه اگر چنین بود کمیاب نمی‌بود و قدر و منزلتی نمی‌داشت. آشنایی با هنر نیز کار و رنج و سیر سلوک می‌خواهد و مثل هر چیز ارزنده‌ی دیگر به رایگان به دست نمی‌آید. هنری که در کپسول بگنجد هنر نیست، نوعی ویتامین است. به جای آن‌که «فردوسی در یک ساعت» یا «مولوی برای همه» چاپ کنیم، بهتر است جوانان خود را متوجه این نکته کنیم که برای شناختن مولوی و فردوسی و باخ و بتهوون و امیر ارسلان و افلاطون و سایر بزرگانی که شناسایی آن‌ها زندگی را مفهومی نو می‌بخشد، باید سالکانه به راه افتاد و رنج کشید و اطمینان داشت که آن‌چه دنبال آنیم به رنج راه و خستگی سفر می‌آورد.